



آذر سال گذشته بود که رفتم خانه‌اش تا خبر بد را به او بدهم، خبر رفتن حمیده را. سلما و علی پیشش بودند اما دل گفتنش را نداشتند

این آخرین کار اوست

و من باید خبر را می‌دمد. خبر را که شنید، فرو ریخت. بعضی مرگ‌ها آن‌قدر بی‌مزه و لوس و بی‌دلیل‌اند که هیچ‌وقت نمی‌شود پذیرفتشان و با آنها کنار آمد؛ عین مرگ خودش. سه ماه بعد از رفتن حمیده، ناز طیبیان او را هم رفتنی کرد اما در همان سه ماه، کیارستمی کیارستمی قبل نشد؛ دخترش رفته بود. در ماه‌های احتضار، حمیده اغلب حضور داشت و هم‌صحبتش بود. انگار ما دستش را از این سو می‌گشیدیم و حمیده از

آن سو؛ زور حمیده و ناز طیبیان اما در نهایت به زور ما چربید. چند هفته پیش از رفتنش، یک روز صبح کامپیوترش را خواست و علی را و آخر روز، نتیجه آخرین روز کاری‌اش شد این… نمی‌دانم اسمش را چه باید گذاشت، فیلم که نیست، یک «آه» مصور است. هرچه هست این آخرین کار اوست، یا به عبارتی آخرین کار مشترک عباس کیارستمی و حمیده رضوی.



آخرین کار مشترک عباس کیارستمی و حمیده رضوی

«چهره /تصویری از خود» به روایت فریدون آو؛

نه غیب‌گو هستم نه تاریخ‌دان

نیما توسلی: پاسخ‌های کوتاه به سؤال‌های بلند. این خصلت گفت‌وگوهای اینترنتی است و البته وقتی پای «فریدون آو» در میان باشد، این خصلت پررنگ‌تر می‌شود. دومین گفت‌وگویمان با «آو» هم مکاتباتی و هر دو البته در ماه آذر، به فاصله یک سال از یکدیگر انجام شد. مناسبت گفت‌وگوی قبلی برپایی نمایشگاه «مکالمه بصری» در توتال آرتز دویبی بود و مناسبت این یکی نمایشگاه گروهی «چهره» / تصویری از خود» در سه گالری آران، لاجوردی و ا. البته کیورتور هر دو، «آو» بود. فریدون آو طراح، نقاش و مجسمه‌سازی حاذق و از پیشگامان هنر معاصر ایران، محسوب می‌شود. آو، متولد ۱۳۲۴ در تهران و فارغ‌التحصیل رشته هنرهای کاربردی برای تئاتر از دانشگاه آریزونا و زیباشناسی فیلم از دانشگاه نیویورک است. این نقاش، مقطعی از تحصیلاتش را هم در دانشگاه نیویورک سپری کرده است. او کار هنری‌اش را در زمینه تئاتر آغاز کرد و به طراحی پوستر، صحنه، لباس و نورپردازی نمایش‌ها پرداخت. از زمان تأسیس تئاترشهر تهران در سال‌های ۱۳۵۰، طراح دائمی آنجا بود. گالری زند در تهران و گالری هایدن- زند در واشنگتن آمریکا در دهه ۷۰ میلادی به سرپرستی هنری او اداره می‌شدند و سال‌ها «۱۳ وnk» را اداره می‌کرد که به اصرار خودش، نه یک گالری، که اتاقی برای ارائه آثار پیشتان هنری بود. فریدون آو که هم‌نسل نقاشانی مانند حاجی‌زاده، زنده‌رودی و محمصص‌ها بوده، هم‌اکنون از همه هم‌سنسلانش فعال‌تر است؛ چه از نظر کار شخصی و چه از لحاظ کار فرهنگی. مجموعه آثار او اغلب ترکیب مواد روی تصاویری است که از بوم پلات گرفته شده‌اند و روی آنها خطوطی با رنگ و به شکل تقریباً بی‌نظم آورده شده است.

آ در این مجموعه، با دو زیرمجموعه «چهره» و «تصویری از خود» رویه‌رو هستیم. شاید بتوان گفت در مجموعه «چهره»، حقیقتاً با انتخاب‌های شما رویه‌رو هستیم. چون شما این آثار را در طول سال‌ها، برای مجموعه شخصی‌تان جمع‌آوری کرده‌اید و در یک بازخوانی مجدد، به نمایش گذاشته‌اید. آیا می‌توان گفت نمایشگاه چهره به پسند فریدون آو نزدیک‌تر است؟ به خود فریدون آو؟ آیا می‌توان گفت نمایشگاه چهره یک خودنگاره و self-portrait از فریدون آو است؟

بله، هرکس هرکاری می‌کند چه خودآگاه چه ناخودآگاه، تصویری از خود است.

آ در جهان هنر امروز، رویه‌های خاصی به‌وضوح دیده می‌شوند. امروز بخش بزرگی از هنر نه بر تولید (production) که بیشتر بر انتخاب (-select tion) و ارائه (presentation) متمرکز شده است. این دقیقاً همان کاری است که یک کیورتور هم انجام می‌دهد. آپسا می‌توان گفت آثار هنری در دستان یک کیورتور انبوهی از حاضر-آماده‌ها Ready made ها هستند که انتخاب و ارائه می‌شوند؟ شما با این نظر همراه هستید؟ و درنتیجه تنها در مقام انتخاب و ارائه، خود را هنرمند نخبست این مجموعه می‌بینید؟

بله با کمک دوستان و همکاران و تمام ۷۱ سال تجربه **آ** از سوی دیگر، در کمتر از یک دهه گذشته، بستر فناوری اطلاعات، شرایط جدید و عجیبی را در رسانه و هنر رقم زده است. اگر کسی بک blog، یک صفحه facebook یا یک کانال Telegram داشته باشد در واقع دبیر و سردبیر این صفحات است. یا اگر به یک حساب Instagram سری بزنیم، بالقوه بیا یک مجموعه curateشده از تصویر و متن رویه‌رو هستیم که حالا زیرساخت دریافت آنی بازخورد مخاطبانش را هم در خود دارد. عملاً کسی که یک حساب Instagram یا چیزی از این دست دارد، می‌تواند ردای یک curator را بپرتن کند. هرچند این رد! بسیار برایش گشاد باشد. به نظر شما عمومی شدن عکاسی، فیلم‌سازی، آهنگ‌سازی، رسانه، curating و… این بیش از حد در دسترس بودن بسیاری چیزها، یک فرصت است یا تهدیدی که بیماری سهل‌انگاری را بیش ازپیش رواج می‌دهد.

شاید فرستنده عمومی باشد، ولی گیرنده انحصار به فرد است.

آ در مقدمه کتاب «فریدون آو طراح» بیان شده گویا یک مجموعه سه‌جلدی در دست تهیه بوده که جلد دوم آن «فریدون آو هنرمند» و جلد آخر آن «خود فریدون آو» است. عنوان اخیر بسیار جذاب است. درواقع تا حدودی می‌توان گفت ادعایی بزرگ است. کتابی که چنین عنوانی بر خود دارد: «خود فریدون آو» این پروژه به کجا کشید؟ آیا این تقسیم‌بندی و نام‌گذاری ایده خود شما بود؟

پروژه این سه جلد تقسیمی بود از کارهایی که تا‌به‌حال من کرده‌ام از جمله طراحی، نقاشی و مجموعه‌داری. طراحی چاپ شده، نقاشی عبد امسال چاپ می‌شود و متن‌هایی که نوشته‌ام.

آ همان‌طور که می‌بینیم، جهان تصاویر امروز انبانی از پدیده‌ای نوظهور به نام selfی شده است. مردمانی هستند بی‌وقفه مشغول نوشتن جملاتی هستند که به آن status گفته می‌شود و این محتوا را در بستری باز و در

دسترس با انبوهی از مخاطبانشان به اشتراک می‌گذارند. آیا به نظر شما عموم انسان‌ها قصد دارند تصویرشان، آن حال‌وهوایشان را به نمایش بگذارند؟ خود واقعی‌شان را نشان دهند؟ یا تصویری که می‌پسندند و در ذهن می‌پروراند را از خودشان به نمایش بگذارند؟

نمی‌دانم!

آ اگر نگاهی به تاریخ هنر معاصر بیندازیم، شاید هیچ‌کس به اندازه سیندی شرمن (Cindy Sherman) خودش را موضوع آتارش قرار نداده باشد. اما در هیچ‌یک از آنها و به ساختن تصویری از خود نمی‌پردازد. او عامدانه خودش را دست‌خوش تغییر کرده و تصویری کاذب از خود ارائه می‌کند. او نمی‌خواهد تصویری از خود ارائه کند (اینجا ممکن است ادعا کنیم حتی اگر می‌خواست هم نمی‌توانست). ممکن است کسی مدعی شود مردمان امروز سعی دارند بی‌وقفه از خود تصاویر کاذب ارائه کنند و هنرمندان هم تنها از این جماعت جدا نیستند، بلکه از موفق‌ترین آنها هستند. چقدر با این دیدگاه توافق دارید؟ آیا واقعاً یک هنرمند تلاش می‌کند خود واقعی‌اش را به تصویر بکشد؟ آیا اساساً می‌توان تصویری از «خود» ارائه کرد. آیا صادق یا کاذب‌بودن این تصویر اساساً مهم است؟

چه بخواهند چه نخواهند هرکاری که هنرمند می‌کند اشاره‌ای به زاویه دیدار به کل است.

آ در مجموعه «چهره»، در گالری لاجوردی، که گزیده‌ای از مجموعه شخصی شما بود، تعدادی ماسک هم در میان آثار و اشیای ارائه شده دیده می‌شد؛ ماسک‌هایی شاید متعلق به فرهنگ قبایل بدوی، شاید در آفریقا یا آمریکای لاتین، نمی‌دانم… اما به نظرم حضور این ماسک‌ها می‌توانست در خود اشاراتی هم داشته باشد. اگر بخواهم سؤال قبل را به نحو دیگری تکرار کنم باید به ماسک‌ها اشاره کرد. چقدر دیگر آثار ارائه‌شده در این نمایشگاه با این نقاب‌ها متفاوت یا مشابه هستند؟ نقاب در فرهنگ هنر کاربردی درواقع برای پوشاندن خود به کار می‌رفته. برای «خود»نبودن. برای «دیگری»بودن. شاید هم برای پوشاندن «خود ظاهری» و نمایش نمادی از «خود واقعی». با کدام‌یک از این دو ایده بیشتر همراه هستید؟ بقیه آثار این مجموعه یا کل نمایشگاه بیشتر در کدام‌یک از این دو چارچوب معنایی شوند؟

آ ترجیح می‌دهید دیگران چه خوانشی از این مجموعه گردآوری‌شده (کل نمایشگاه تصویری از خود) داشته باشند؟ آیا این مجموعه را به شکل یک



متن مربوط به کیارستمی

یکی از آثار شاخص نمایشگاه «چهره/ تصویری از خود» ویدئوی عباس کیارستمی است که در کالری پروژه‌های آران به نمایش درآمد. این ویدئو درواقع عکسی صحنه‌آرایی‌شده است که حمیده رضوی را درون اتومبیل واژگون‌شده مدتی قبل از تصادفش نشان می‌دهد. عکس گویا بیشتر برای مزاح گرفته شده بود، هرچند قوتوشاپ نیست. بعد از حادثه تصادف حمیده رضوی و فوتش، این عکس معنای دیگری پیدا کرد. ظاهراً روزی که عباس کیارستمی بابت درگذشت حمیده رضوی خیلی اندوهگین بوده، ترانه مازیار را روی این عکس می‌گذارد؛ البته نه برای ارائه به جایی، بلکه برای خودش. این ترانه موسیقی فیلم «غریبه»، به کارگردانی شاپور قریب است که قبل از انقلاب به نمایش درآمد: «همه می‌کن، همه می‌کن، به غریبه اومده». این تصویر و ویدئو جزء آخرین کارهای کیارستمی و رضوی است و به‌روشنی توانایی‌های سینمگاری و کارگردانی او را نشان می‌دهد. بهمین کیارستمی بعد از درگذشت پدر، این ویدئو را روی کامپیوترش پیدا می‌کند و…

گزارش از تصویر هنرمندان معاصر ایران از خودشان ببینید یا مجموعه‌ای که تلاش می‌کند تعریف جدیدی از مفهوم «تصویری از خود» ارائه کند.

امیدوارم هر دو.

آ شاید تمام انسان‌ها «تصوّر»ی از «خود» داشته باشند. اما قطعاً عده اندکی توان تبدیل این «تصوّر» به «تصویر» را دارند و شاید عده بسیارسیار کمتری هم از این فرایند سربلند بیرون می‌آیند. به نظر شما چه کسانی در مسیر تبدیل تصوّر به تصویر موفق هستند؟ البته می‌دانم این پرسش بسیار کلی و فلسفی است و فقط به «تصویری از خود» محدود نمی‌شود چون تبدیل هر امر «انتزاعی» و ناملموس برای «خود» به هر امر «انضمامی» و ملموس برای «دیگری»، می‌تواند مصادقی برای این چالش رسیدن از «تصوّر» به «تصویر» باشد. اما بخش مرتبط با بحث ما آن قسم از تصوّر و تصویری است که واجد «خودارجایی» باشد.

خوشبختانه شما سؤال‌هایتان را به جواب تبدیل کردید بنابراین من مجبور نیستم به خودم فشار بیاورم!

آ عنوان نمایشگاه یا هوشمندی «تصویری از خود» انتخاب شده است. می‌توانست «خودنگارها» هم باشد. اما در آن صورت دایره تعاریف برای این مجموعه محدودتر و سخت‌گیرانه‌تر می‌شد. درحال حاضر بسیاری از آثار این نمایشگاه در نگاه اول با تصویری از آفریننده آنها مرتبط نیستند. آیا تعمدی در چنین انتخابی بوده؟ آیا می‌توان گفت هر اثری که هنرمند تولید می‌کند یا به طور عام‌تر هر متنی که تولید می‌شود یا تصویر «خود» مؤلف است یا تصویر «دیگری» در آینه مؤلف؟ (که این دومی هم از «خود» مؤلف جدا نیست). اگر با این برداشت موافق هستید، چه چیزی دایره انتخاب‌های شما را محدود می‌کرد؟

توضیحی درباره هنرمندهایی که شرکت کردند ندارم. در این نمایشگاه چه با آثار هنری چه بافتن چه موسیقی توضیح دیگری به جز تصویری از خود ندادم بنابراین هدف از این دعوت برداشت شخصی و کاملاً انحصار به فردی است. **آ** هم‌اکنون شما زمان زیادی صرف این نمایشگاه کرده‌اید، درمجموع، تصویر هنرمند معاصر ایرانی را از «خود» چگونه می‌بینید؟ آیا یک مشابهت یا خصلت آشکار میان این آثار می‌بایید؟ یا تصویر هنرمند معاصر ایرانی از «خود» بسیار متنوع‌تر از آن می‌بینید که خصلت مشترکی بین آن‌ها کم‌ترک، در آن دیده شود؟

منظور این‌طور نمایشگاه‌های گروهی در درجه‌اول اجتماع‌سازی هنری است، در درجه دوم وادارکردن و مطرح‌کردن این‌طور سؤال‌هاست. منظور جواب‌دادن نیست. موقعیت مطرح‌کردن از زاویه‌های مختلف است.

آ آیا تصویر ما از «خود»دست‌ساخته خود ماست یا دست‌ساخته «دیگری»؟ هر دو.

آ شعار بخشی از جنبش فمینیستی در غرب این بود که زنان، «زن» متولد نمی‌شوند، «زن» ساخته می‌شوند. شاید هم بتوان دایره این افراد را مثلاً به اقلیت‌ها گسترش داد: اقلیت‌های اعتقادی یا مذهبی، اقلیت‌های سیاسی، اقلیت‌های قومی و… احتمالاً در بسیاری از جوامع تصویر این افراد (افراد) که در اقلیت هستند یا در اقلیت پنداشته می‌شوند) از «خود» دست‌خوش اصلاحات («اکثریت» یا اقلیت‌های قدرتمند می‌شود. آیا تصویر این طبقه از «خود» دست‌ساخته خودشان است یا دست‌ساخته «دیگری»؟

هر دو

آ در این نمایشگاه چقدر تشابه و تفاوت میان هنرمندان زن و مرد در بازنمایی تصویر از «خود» یافتید؟ هیچ.

آ احساس نمی‌کنید بخش قابل توجهی از هنرمندان ما در دیدن «خود» یا گفتن از «خود» ناگام مانده‌اند؟ اگر با چنین برداشتی موافق هستید ریشه آن را در چه می‌دانید؟ فرهنگی؟ سیاسی؟ اجتماعی؟ آیا مردمان دیگر مثلاً در غرب، در گفتن از «خود» کامیاب‌تر نیستند؟ فکر نمی‌کنید هر قدر به شرق جغرافیای هنر نزدیک‌تر شویم با امر بازنمایی «خود» چالش عمیق‌تری پیدا می‌کنیم؟ کار آسانی نیست خود را صادقانه دیدن. از هر لحاظ فرهنگ‌هایی که سنتی‌تر هستند و ریشه‌های عمیق‌تر دارند برخوردار از آداب و رسوم سنگین‌تر هستند. می‌شوند؛ سفری پرماجر که وضعیت و هشت‌تانی را برای آنها رقم می‌زند و مخاطرات بسیاری پیش‌روی آنهاست. مارتین اسکورسیزی این فیلم را با بودجه ۵۰ میلیون دلار ساخته است؛ فیلمی که اندرو گارفیلد، آدام درایور و لیان نیسون از مهم‌ترین بازیگران آن هستند. نویسندگی آن را هم جی کاکس و مارتین برعهده دارند.

روزنه

روی پرده نقره‌ای سینمای جهان

روی پرده نقره‌ای

رضا فرخی: سینمای جهان در این هفته شاهد اکران فیلم‌هایی از ژانرهای مختلف خواهد بود؛ از جنایی گرفته تا درام و البته ترسناک و اکشن.

THE BYE BYE man

این فیلم به کارگردانی استیسی تیتل و نویسندگی جاناتان پتر درباره هراس سه دانش‌آموز از نفرین یک مرد با قدرت فرا بشری است. این سه دانش‌آموز در بازگشت از مدرسه متوجه مردی مرموز می‌شوند و کنجکاوانه به سمت خانه او می‌روند، اما در میانه راه به‌وسیله the bey bey man شکار می‌شوند. آنها پس از گریز از مهلکه با تحقیقاتی که انجام می‌دهند متوجه می‌شوند باید از نفرین این مرد بگریزند، چراکه در صورت نفوذ این مرد به ذهن آنها تا ابد اسیر دستورهای او خواهند بود و ممکن است به سمت هر جنایتی سوق پیدا کنند. بودجه این فیلم ۹۶دقیقه‌ای شش میلیون دلار است و بازیگرانی همچون داکلاس اسمیت و لوسین لایوس‌کنت در آن به ایفای نقش پرداخته‌اند.

Monster trunks

داستان این فیلم در ژانر اکشن–کمدی درباره پسری به نام تریپ است که پدرش همیشه به دنبال یافتن هیولای دریاها بوده است که این مسئله بی‌نتیجه می‌ماند. اما حالا تریپ بزرگ شده و توانسته با قطعات کهنه خودش ماشین‌های هیولا بسازد. در ادامه تریپ به صورت اتفاقی با موجودی برخورد می‌کند که این موجود به ماشین‌های بزرگ و قابلیت‌های عجیب‌و غریب می‌دهد. این فیلم به کارگردانی کریس وج و با بودجه‌ای برابر با ۱۲۵ میلیون دلار ساخته شده و مدت‌زمان ۱۰۲ دقیقه است. لوکاس تیل، جین لوی و امی رایان از بازیگران این فیلم هستند.

Live by Night

این فیلم جنایی–اکشن به کارگردانی بن‌افلک دورانی را روایت می‌کند که در آن فروش مشروبات الکلی در آمریکا ممنوع بوده است. بن‌افلک برخلاف پدرش که پلیس بوده تصمیم می‌گیرد به گروه‌های زیرزمینی وارد شود و در این راه موفق می‌شود. اما او پس از مدتی در اثر غرور زیاد قوانین کنگستری را زیر پا می‌گذارد و از یک رئیس باند مبلغ هنگفتی را سرقت می‌کند و همین مسئله زمینه‌ساز حوادث بعدی برای او می‌شود. این فیلم با بودجه ۶۵ میلیون دلاری ساخته شده و تهیه‌کنندگی آن را لئوناردو دی‌کاپریو برعهده دارد. بن‌افلک، آل فانیگ و برندن کیلسون از مهم‌ترین بازیگران این فیلم هستند. این فیلم پیش از این اکران محدود داشته و اکران جهانی این فیلم از این هفته آغاز می‌شود.

The patriots days

تازه‌ترین فیلم پیتر برگ براساس جلانه واقعی ساخته شده است؛ فیلمی براساس حادثه واقعی ۱۵ آوریل که در آن هنگام برگزاری مسابقه دو در شهر بوستن انفجاری مهیب رخ داد. در این راه افسری به نام مارک والبرگ به تیم امنیتی این شهر می‌پیوندد تا آرامش را به شهر بازگرداند، اما در ادامه حوادثی رخ می‌دهد که شرایط بحرانی‌تر می‌شود و آنها با وضعیتی بسیار فریغ رویه‌رو می‌شوند. این فیلم با بودجه ۴۵ میلیون دلاری ساخته شده است. مارک والبرگ، کوین بیکن و جان گودمن از مهم‌ترین بازیگران این فیلم هستند. این فیلم پیش از این اکران محدود داشته و اکران جهانی این فیلم از این هفته آغاز می‌شود.

Silence

فیلم سکوت به کارگردانی مارتین اسکورسیزی هم از جمله فیلم‌هایی است که در این هفته اکران می‌شود. این فیلم قصه دو راهب مسیحی را روایت می‌کند که برای باخترشدن از وضعیت استادشان راهی ژاپن می‌شوند؛ سفری پرماجر که وضعیت و هشت‌تانی آن‌ها رقم می‌زند و مخاطرات بسیاری پیش‌روی آنهاست. مارتین اسکورسیزی این فیلم را با بودجه ۵۰ میلیون دلار ساخته است؛ فیلمی که اندرو گارفیلد، آدام درایور و لیان نیسون از مهم‌ترین بازیگران آن هستند. نویسندگی آن را هم جی کاکس و مارتین برعهده دارند.

خانه پدری

هشدار ی برای نشیندن



مهرداد حجتی

«کیانوش عیاری» خشمگین است. او خشمگین است، چون خشمگینش کرده‌اند؛ او را رنجانده‌اند و هیچ‌گاه هم درصدد التیام آلامش برنیامده‌اند. رنجش او نه از توقیف چندین‌ساله «خانه پدری» که رنجشی ژرف‌تر و کهنه‌تر است؛ کهنه است چون التیام نیافته. او فیلم‌ساز اندیشمندی است. زندگی او در گرو همین فیلم‌سازی است؛ هنری که از آن به این کشور افتخار رسانده و در ادوار مختلف در قله آن ایستاده است. مگر می‌شود به او و دغدغه‌هایش بی‌اعتنا ماند؟ سال‌ها پیش، زمانی که به گفته خود او فیلم «آنسوی آتش» را از جشنواره کن بازگردانند، برای حفظ منافع ملی سکوت کرد و هرگز لب به اعتراض نگشود.

سال‌های بعد هم همین‌طور. هرگاه با او کج خلقی می‌شد، او با سعه‌صدر با آن برخورد می‌کرد و هرگز دم بر نمی‌آورد تا اینکه بالاخره در زمان توقیف «خانه پدری» کار به جایی رسید که تصمیم گرفت سکوتش را بشکند و بخشی از حقایق را درباره خود بازگو کند؛ آنچه که در طول نزدیک به سه دهه بر او رفته است. همه انتظار داشتند با شنیدن سخنان او، از سوی مسئولی گامی در جهت رفع مشکلات برداشته شود؛ فیلم «خانه پدری» از توقیف درآید و با اکران آن «کیانوش عیاری» بتواند بخش عمده‌ای از بدهی مالی فیلم را برطرف کند، اما با نهایت تعجب فیلم در توقیف ماند، «کیانوش عیاری» به‌عنوان کارگردان و تهیه‌کننده فیلم زیر انبوهی از بدهی مالی باقی ماند و زندگی‌اش متأثر از چنین فشارهایی تیره شد. او از سال ۱۳۸۹ مدام با هر مقام ذی‌صلاحی برای نجات فیلمش رایزنی کرده است. حتی به اکران محدود فیلمش در یکی، دو سالن هم رضایت داده، اما همین اکران محدود هم از او دریغ شده است. فیلم را یک شبیه از اکران پایین کشیده و به آرشو برده‌اند. به او نیز هیچ پاسخ روشنی نداده‌اند! آیا باز هم باید بیرسم چرا و خشمگین است؟ اگر امروز او تصمیم گرفته است به‌جای فریاد در رسانه‌ها، در فیلم تازه‌اش اعتراض را به شکلی بیان کند، آیا نباید از خود بیرسیم که ما با چنین هنرمند نجیبی که یک عمر با نجات‌تلاش سر در کار خود داشته و هرگز دم ن‌زده است چه رفتاری داشته‌ایم که او را وادار به اعتراض کرده‌ایم؟

اما به‌راستی «کیانوش عیاری» کیست؟ او مهم‌ترین و برجسته‌ترین فیلم‌ساز آماتور دهه ۵۰ ایران است که با ساخت فیلم‌های «هشت میلی‌متری» به شهرت رسید. فیلم‌های «خاکبیران» و «آنسوی آتش» او به‌سرعت برای او جایزه و شهرت آوردند و او تنها فیلم‌ساز جوانی شد که از ایران در سطح جهان مطرح شد. «سینمای آزاد» اهواز جایی بود که او از آنجا شروع کرد. فیلم‌سازان دیگری هم بودند، اما هیچ‌یک به نبوغ او نمی‌رسیدند. «کیانوش» جوان با اینکه درس خوانده سینما نبود، اما بیش از هر درس‌خوانده‌ای سینما را بلد بود. او چنان سینما را می‌شناخت که می‌توانست آن را به‌خوبی «هشت میلی‌متری» آتارش جا دهد. شاید همین نبوغش بود که او را به‌سرعت به نوعی از سینما رساند که امروز به «سینمای آماتوری عیاری» شهره است؛ سینمایی به‌دور از زرق‌وبرق سینمای حرفه‌ای و کاملاً نجیب. او هیچ‌گاه در طول این‌همه سال فیلمی با مشخصه‌های «حرفه‌ای» نساخت. او «آماطور» باقی ماند و با همان «اسلوب» به کارش ادامه داد. از «تئوره دیو» تا آخرین اثر، همه ساختاری ساده و بی‌پیرایه داشته‌اند؛ فضاهایی به‌شدت «زنگارزدایی» شده برای توجه‌دادن مخاطب به اصل «مسئله» و همین اصرار بر سادگی بسیاری را برآشفته است؛ بیشتر همان‌ها که از او انتظار ساخت فیلم‌هایی در خدمت «گیشه» داشته‌اند! او هیچ‌گاه «سینمای رسمی» را نرنافت. او فیلم‌های خودش را ساخت؛ فیلم‌هایی در خدمت موضوع که قرار است بیشتر از ساعتی که تماشاگر با فیلم سپری می‌کند، او را درگیر با «مسئله» طرح‌شده در فیلم نگاه دارد. «بودن یا نبودن» برای «عیاری» در گرو «دیدن یا ندیدن» فیلم‌هایش است. وقتی فیلمی از او را حذف می‌کنند به این معناست که او را حذف کرده‌اند. حذف یک فیلم‌ساز هم به معنای حذف او از «جامعه مخاطب» است و این همان نکته‌ای است که باید به آن توجه کرد. سال‌ها هنرمندانی بزرگ از «عاده رسمی»، خودی تشخیص داده نشده‌اند؛ چه آنها که در سطح جهانی جایگاهی رفیع یافته‌اند و چه آنها که در سطح ملی به محبوبیتی فراگیر دست یافته‌اند. از «عباس کیارستمی» گرفته تا «محمدرضا شجریان»، همه‌وهمه هنرمندانی بزرگند که باید به دغدغه‌هایشان توجه کرد. با آنها نه از سر لجابت که از سر مفاهمه باید گفت‌وگو کرد تا مبدا تصور «طردشدگی» به وجود آید. «عباس کیارستمی»، «محمدرضا شجریان»، «ناصر تقوایی»، «جعفر پناهی»، «اصغر فرهادی» و «کیانوش عیاری» همه سرمایه‌های این سرزمینند؛ سرمایه‌هایی که نه متعلق به یک دولت که متعلق به یک ملتند. تصرف در آثار آنها، تصرف در هنر و اندیشه آنهاست. به‌جای رنجاندن آنها باید با آنها به تعامل رسید و همچون سرمایه‌ای گرانبها آنها را برای نسل‌های بعد حفظ کرد. محروم‌کردن مردم از هنرمندان، از محبوبیت آنها نخواهد کاست و این مسئله باید مورد توجه مسئولان واقع شود.

آنها باید از «مُج‌اندازی» با هنرمندان ریشه‌دار پرهیز کنند. «مُج‌اندازی» با هنرمندان هیچ‌گاه به مصلحت نبوده است. کاش به جای «مُج‌اندازی» با آنها، راه گفت‌وگو و مفاهمه با آنها در پیش گرفته می‌شد. می‌توان با آنها از سر مدارا وارد شد و پای دردلدشان نشست و به‌جای حذف آنها، به اضافه‌کردنش‌ان اندیشید. همه ملت‌ها به هنرمندان بزرگ احتیاج داشته‌اند و با هنرمندان بزرگ می‌توان خاطره جمعی یک ملت را رقم زد؛ خاطراتی که در تاریخ می‌مانند و یا از یادها نمی‌روند. آثار کسانی همچون «محمدرضا شجریان»، «عباس کیارستمی»، «اصغر فرهادی»، «ناصر تقوایی» و «کیانوش عیاری» قطعاتی از تصویر بزرگ تاریخ ملی ما هستند که قرار نیست فراموش شوند.

«کیانوش عیاری» را باید دریافت. او را باید دید و شنید، پیش از آنکه دیر شود. اجازه ندهیم او که در تمام این سال‌ها صبورانه با همه «سخت‌گیری‌ها» کنار آمده و نجیبانه «سکوت» کرده است، به هنرمندی سرخورده و مایوس بدل شود که قصد دارد از سر «خشم» فیلم بسازد. تازه‌ترین فیلم او لایذ فیلمی از سر «خشم» است؛ فیلمی برای هشدار به مسئولان، به همه آنها که در پدید آوردن این «خشم» نقش داشته‌اند و همچنان به آن بی‌توجه باقی مانده‌اند. آیا زمان توجه به این هشدارها فرا نرسیده است؟ شاید روزی دیر شود.